

نگاه

هماهنگی با جهان اسلام

محمدعلی ابطحی



طرح اکران فیلم‌های سینمایی از اذان تا اذان از سال گذشته بحث‌های زیادی را در محافل سینمایی و غیرسینمایی ایجاد کرده است. طرح اکران فیلم‌ها از اذان تا اذان ایده مبتنی است؛ نوعی یکسان‌سازی ایران با کشورهای اسلامی جهان است. شب‌های رمضان در کشورهای اسلامی با ایران بسیار متفاوت است. این شب‌ها، شب‌های زنده‌ای است و این تنها به معنی ارتباط منووی نیست بلکه نشانی از شاد بودن در آن است. در برخی کشورهای جهان عرب حتی کنسرت‌هایی هم در این ماه برپا می‌شود. شب و روز ماه رمضان باید با هم فرق داشته باشند و این کار به ماه رمضان رسمیت می‌دهد. در این چارچوب من این طرح را خوب و مثبت ارزیابی می‌کنم، معتقدم شب‌های این ماه مبارک باید با روزهای آن متفاوت باشد. به عبارتی نوعی احیای ارزش‌های دینی است. ایجاد فضای شادمانی که هیچ تناقضی با معیارهای معنوی و دینی ندارد یک هماهنگی با جهان اسلام ایجاد می‌کند. در عین حال یک نظم اجتماعی متفاوتی در این شب‌ها احیا می‌شود که توفیق این طرح هم در گرو آن خواهد بود. ولی این طرح زمینه موفقیت را دارد. اکران فیلم‌های قدیمی، مثل دوباره خواندن یک رمان جذاب است. من این روزها برای سومین بار رمان صد سال تنهایی را می‌خوانم و فکر می‌کنم تماشای فیلم‌های قدیمی و خاطره‌انگیز خیلی مفید و لذت‌بخش خواهد بود. البته طبیعی است که ترجیح می‌دهم فیلم‌های روز را در اکران این شب‌ها ببینم ولی از دیدن فیلم‌های قدیمی هم غافل نخواهم بود. گرچه هنوز فرصتی برای استفاده از این طرح پیدا نکرده‌ام ولی امیدوارم تا پایان این ماه بتوانم در طرح اذان تا اذان فیلم ببینم.

گزارش

تکسانس‌های سینما

ایمن روزها در سینمهای تهران فیلم‌ها به صورت تکسانس اکران می‌شود. این اکران‌ها می‌تواند کمکی به ذائقه تنوع ببینند تماشاگران باشد و در عین حال فرصت دیدار با فیلم‌هایی که در حاشیه قرار گرفته‌اند را پدید می‌آورد. این روزها طرح از اذان تا اذان هم در سینماها اجرا می‌شود. قرار است فیلم‌هایی از کیمیایی، بنی‌اعتماد، داد، حاتم‌ی کیا و مچیدی به صورت تک‌سانس در طرح اکران فیلم‌های خاطره‌انگیز اذان تا اذان به نمایش درآید.

دانشگاه و مادر

فیلم‌های علی حاتمی در بسیاری از خانه‌ها وجود دارد. آنها را هر بار می‌توان گذاشت و دید و افسوسی خورد بر کسانی که رفته‌اند و دیگر نیستند. برای رقیه چهره‌آراد



مادر سینمای ایران، برای فریماه فرجامی که هنوز جایش در سینمای ایران پر نشده است و برای بازی محمدعلی کشاورز که دیگر نه حوصله بازی در سریال را دارد و نه بازی در فیلم‌های سینمایی، امین تارخ جوان که هنوز هست و بازی می‌کند.اکبر عبدی نقش‌ی که دیگر تکرار نشد و همان جمله ماندگارش: «مادر مرد، از بس که جان ندارد.» فیلم مسادر پر از خاطره‌های خوش بود، پر از تلخی، پر از ایرانی که دوستش داشتیم و داریم. فیلم دلشدگان نیز همین طور؛ فیلمی که بهترین تلفیق از سینما و موسیقی در ایران بود. فیلمی که احترام به موسیقی بود، احترام به صدای ماندگار استاد شجریان، احترام به آمدن موسیقی، احترام به عشق، احترام به ایران. دیدن این فیلم‌ها ادای احترامی است به رفندگان سینما می‌شود و احترام به ماندگان سینما. این روزها فیلم خوب دیدن در سینماها فرصتی است که کمتر نصیب کسی می‌شود.
تقصیر از کیست؟ کسی نمی‌داند.

هامون

قرار است فیلم هامون نیز مجوز اکران بگیرد. قرار است فیلمی که به عنوان نماینده سینمای روشنفکری ایران است، در سینماها نشان داده شود. دیدن دوباره عشق، سرگیجه، بازخوانی زندگی است؛ زندگی طبقه متوسط. هزاران نفر پیدا می‌شوند که این فیلم را بیش از ۵۰ بار دیده‌اند. مانی حقیقی فیلمی با عنوان «هامون‌بازها» ساخت. با این فیلم بیتا فرهی به سینمای ایران معرفی شد و خسرو شکیبایی به عنوان ستاره مورد استقبال قرار گرفت.

فیلم‌های اکران قبلی

بیداری رویاها، دموکراسی نور روز روشن و هفت دقیقه تا پاییز از جمله فیلم‌هایی هستند که به صورت تک‌سانس در پردیس‌های سینمایی نشان داده می‌شوند. این فیلم‌ها اکران خود را پشت سر گذاشته‌اند اما هنوز علاقه‌مندان دارند. فیلم «دموکراسی نور روز روشن» می‌خواست پنجراهی تازه به سینمای جاز باز کند. به همین خاطر از تکنولوژی حداکثر استفاده را کرد. این فیلم در فضایی که تصویر می‌کرد، شعارهای خود را نیز به گوش تماشاگر می‌رساند.

در انتظار فیلم‌های دیگر

در این چند روز که فیلم‌های خاطره‌انگیز اکران شده تقاضا برای اکران فیلم‌های گوناگون از سوی مردم مطرح شده است. مسئولان سینماها هم اعلام کردند می‌خواهند فیلم‌هایی نظیر باشو غریبه‌ای کوچک، ردپای گرگ، تیغ و ابریشم، ورسوی آبی، بچه‌های آسمان، رنگ خدا، ژانسن شیشه‌ای، دیدیدبان، مهاجر، بازمانده و لیلی با من است را اکران کنند. در این میان فیلم‌هایی همچون ژانسن شیشه‌ای، تیغ و ابریشم و بازمانده به احتمال زیاد می‌توانند مورد توجه بیشتر قرار گیرند.

فرصتی برای ساخت آثار متفاوت نیست

گفت‌وگو با فرهاد مهرانفر

فرصتی برای ساخت آثار متفاوت نیست

–پدرتان چه نقشی در زندگی و آینده شما بازی کرده است؟

سرنوشت پدرم نیز تداوم رنج‌ها و ماجراجویی‌های مادرش بوده است؛ مردی با بنیه قوی اما روحی حساس که دستی در نقاشی و ساز قره‌نی داشت. اما سفرهای بی‌پایان و مشاهده‌اش او را به سمت نویسندگی کشاند و به‌رغم چند داستان رمانتیک همچون «وطنم ایران» و «دلداری» و دیگر تالیفات ادبی، پژوهشی و تکنگاری‌هایی را نیز به کارنامه فرهنگی‌اش افزود. پژوهش او درباره برده‌داری در چهارپار بلوچستان که حدوداً ۴۰ سال پیش انجام گرفته بود، اولین محرک و انگیزه من در گرایش به مستندهای مردم‌شناسی بود؛مردی با اراده محکم که هنوز نیز در ۷۵سالگی از سفر و تلاش بازنمی‌ایستد و به من درس پایداری می‌دهد. «غضنفر مهرانفر» پدرم، مادرم «فاطمه فرزاد» کارمند شیلات و بعدها وزارت فرهنگ و هنر بود که در پرورش من و یگانه خواهر کوچک‌ترم «میترا» از هیچ کوششی دریغ نکرد، که «فاطمه» خود حدیثی است.

– شهرتان چطور؟ چه تأثیری در فیلمسازی شما داشت؟

ایسن از خوش‌ایقایی من بود که هرچند در خانواده‌ای متوسط و شهرستانی به دنیا آمدم اما جهانم محدود نبود. تا بود، دریایی بود بیکران با مرزهای ناپیدا و آسمانی بخشنده که با بدل بارن‌های پرشمار تابلوی کم‌نظیری از هستی، مثالی را در گستره چشمانم شکل می‌داد. بزرگ‌ترین دریاچه جهان خزر با آهنگ امواجش، بزرگ‌ترین تالاب جهان با آوای مرغانش، و شهروندانی با تکثر فرهنگی که در مقطعی پرچالش از تاریخ روشنگری و تحولات اجتماعی ایران قرار داشتند، میراث گرافردی به شمار می‌آمد که در پرورش من و هم‌سلامت تأثیر بسزایی داشت و مصادقش را در تعدد شاعران پراحساس، نقاشان و مجسمه‌ساز نوگرا و فیلمسازان پیشگام این شهر می‌توان یافت. گرایش آثار من به طبیعت نیز مدیون این زادگاه و گهواره طبیعتش بود.

– در چنین شهری که به نظر خیلی برای من رویایی است سینما چگونه حضوری داشته به چشم می‌خورد؟

۲۹ سال قبل از آن شب توفانی که شبم به جهان گشودم یعنی در سال ۱۳۰۹، ابراهیم مرادی، همشهری من و یکی از پیشگامان صنعت سینمای ایران، اولین فیلم سینمایی خود را با نام «انتقام برادر» در بندرانزلی ساخته بود و شهر به همت حمید همایون حاکم بندر انزلی از سال ۱۲۹۴ پیش از رشت مرکز استان صاحب سینما بود.

– شما چگونه سینما را پیدا کردید، اولین خاطراتی که از آن دارید چگونه است؟

در اولین سال‌های کودکی، غالب شب‌های تابستان لمبیده در آغوش مادر، ششامه نور شگفت‌انگیزی بودم که در ذهن من تصاویر بدییی برجا می‌گذاشت. اما در فاصله گفت‌وگوهای غیرقابل درک این آثار (به استثنای چارلی چاپلین، نگاه که کودکانه من پیوسته به نوری خیره می‌شد که از منبع پروژکتور می‌تابید و با گذر از دل شب، انعکاسی از هستی را بر صفحه سفید مقابل به نمایش می‌گذاشت. خانه ما در مسیر ساحل شهر انزلی قرار داشت و پلاژ درجه‌داران نیروی دریایی در کیلومتر سوم ساحل واقع بود، که در سه‌ماه تابستان با نصب پرده نمایش و آپارات سسپار، در فضای باز ساحل دریا، میزبان عموم مردمی بود که بدون خرید بلیت با نشستن روی مسابه‌های نرم و خنک، در آستانه شب فیلم‌های رایج آن سال‌ها را تماشا می‌کردند؛ از فیلم‌های وسترن و تاریخی گرفته تا ملودرام‌های عاشقانه و حتی آثاری از چارلی چاپلین.

– در ادامه رابطه عاشقانه شما و سینما چگونه پیش رفت؟

دایی من «حمید فرزاد» که کارمند صدا و سیما در تهران بود، پلاژی در جوار پلاژ نیروی دریایی انزلی داشت که تابستان‌ها فعال می‌شد و این فرصتی بود تا خانواده من هم غالب شب‌های تابستان مشتری این سینمای سیار باشند. سینمایی که سقف و دیوار نداشت و به‌جای صندلی و شماره ردیف، پهنه‌ای گسترده از ماسه‌های ساحل را بدون هزینه تقدیم تماشاگران می‌کرد. غالب خاطره‌هایم از تصاویر سینمایی آن دوران، پراکنده و آمیخته با صدای امواج ساحل و مرغان است؛ تابستان‌هایی رویایی که پیوندی ناگسستنی میان من و جهان نور و تصاویر برقرار کردند. تجربه هنر نقاشی در سال‌های نوجوانی تنها امکان موجود شهر برای تخلیل‌ورزی و تخلیه انرژی از این تأثیرات بود. پس از کسب دیپلم به ترغیب یکی از همکلاسی‌هایم به نام «داود ابراهیمی‌دریابر» تحصیل در رشته سینما را پیگیری شدم و با ورود به دانشکده هنرهای دراماتیک از نیمه دوم سال ۱۳۵۶ دانشجوی کارگردانی سینما به حساب آمدم.

– آن روزهای ملتهب، پایتخت در چه حال و هوایی به سر می‌برد؟ ناگهان از آن فضای ایران مرغان دریایی و صدای امواج ساحل آمدن به شهری که در یک بزنگاه تاریخی قرار داشت، راستی محل دانشکده کجا بود؟
دانشکده در سهرابه ابسردار خیابان ژاله واقع بود که یک‌سرش به بهارستان و سر دیگرش به میدان ژاله متصل می‌شد؛ یکی از معایری که در گذر انقلاب ۵۷ شاهد وقایع مهم تاریخی بود. از جمله کشتار مردم معترض در میدان ژاله (شهدا) و سکونت رهبر انقلاب در مدرسه رفاه که در کوچه مقابل دانشکده هنرهای دراماتیک قرار داشت و تا مدتی مرکز نقل حوادث آن دوران انقلاب به حساب می‌آمد. واقعه انقلاب و حوادث سهمین‌اش، به سرعت رویاهای ساده‌لگانه یک دانشجوی به‌رستانگی کم‌خبر از حقایق جهان را نقش برآب کرد؛ همچون امواج دریا که نقش‌های کودکانه بر ماسه ساحل را می‌رباید. در این بلوغ ناگهانی و خشن، سینمای رایج بازاری مضحک و بی‌مقدار می‌نمود و افسانه‌پردازان و قصه‌های ملودرام اعتباری برای حضور نداشت. سرتاخیز مردم ایران توله دوباره من بود و عرصه پایتخت و چالش‌های پس از انقلاب،

سینمای ایران

گفت‌وگو با فرهاد مهرانفر

فرصتی برای ساخت آثار متفاوت نیست

لیلا خوانساری



یکی از بهترین نام‌ها در دنیای پر از عشق سینمای مستند «فرهاد مهرانفر» است چون آرام و بی‌صدا در کناری مستندهایی ساخته است که تأثیرش بر ما غیرقابل انکار است. خواستم این خاطره خوش فیلم‌ها را در گفت‌وگویی زنده کنم. این نگاه شاعرانه که در کلمات او جاری است. لحن روایت او چه درباره زندگی و سینمای مستند، چه درباره فیلم‌هایش مانند داستان بود. این روزها هم مشغول مراحل تصویربرداری مجموعه مستندی با نام «دیلمان، بهشت نیاکان» است درباره گیلان شرقی یا «بیه‌پش» که در دوران جنگ ایران و جهان اسلام داشته‌اند و هم‌اکنون نیز ذخیره‌گاه تاریخی، فرهنگی و طبیعی پارزشی به شمار می‌آید که آنچنان که شایسته است به نسل جوان و جهانپان معرفی نشده است.» با او از همان لحظه اول شروع کردیم؛ از شب توفانی ششم آذرماه ۱۳۳۸. پدر زیر رگبار باران از میان کوه‌های آب‌گرفته بندرانزلی گذشت و از چند محله آن‌سوتر، مامای پیر شهر را بر کول گرفت و به خانه آورد تا در به دنیا آوردن من یاور مادر جوانم باشد. به‌رغم رنج پدر در آن شب توفانی، این شهر کوچک اما پراهمیت بندری، آنچنان از امکانات جهان مدرن به دور نبود و به واسطه ادارات و سازمان‌هایی پررقمت، طبقه متوسط رو به رشدی داشت. پدر نیز کارمند تازه استخدام اداره ثبت احوال شهر بود و سختکوشی و پایداری را از مادرش به ارث برده بود؛ مادری که هنگامه جنگ جهانی دوم، با از دست دادن خانه و کاشانه، همچون خیل مهاجران آذری از مرزهای اتحاد جماهیر شوروی گذشت و بندر زیبای انزلی را به عنوان زادگاه فرزندانش برگزید.

زادگاه و مدرسه‌ای حیاتی و آموزنده به حساب می‌آمدند که من را نیز همچون هم‌نسلانم به بازیابی هویت اجتماعی و ملی وامی‌داشت.

– خب!ا رسیدیم به نقطه‌ای که دلم می‌خواهد بیرسم؛

سینمای مستند در چه شرایطی به سر می‌برد و چه نقشی در این بازیابی هویتی برای شما بازی کرد؟

عطشش برای یافتن مسیر راه، من را با کوشش و آثار سینماگران متقدم و پیشرو ایران آشنا ساخت و در آن میان، جدا از فیلم‌های داستانی معدود اما ارزشمند سینمای ایران، آثار شاخص سینمای مستند، موثرتر و راهگشا بود. این میراث مهجورمانده هرچند در پس زرق و برق سینمای سرگرم‌ساز مدفون بود اما در فضای دوران انقلاب و به مدد وجدان‌های بیدار فرهنگی شرایطی ایجاد شد، تا از طریق کانون‌های فیلم که به تعدد پا گرفته و فعال شده بودند، نمایش و تحلیل

ایین آثار برای دانشجویان و عموم علاقه‌مندان به سینما فراهم شود.

بر صفحه سفید مقابل به نمایش می‌گذاشت. خانه ما در مسیر

ساحل شهر انزلی قرار داشت و پلاژ درجه‌داران نیروی دریایی

در کیلومتر سوم ساحل واقع بود، که در سه‌ماه تابستان با

نصب پرده نمایش و آپارات سسپار، در فضای باز ساحل دریا،

میزبان عموم مردمی بود که بدون خرید بلیت با نشستن

روی مسابه‌های نرم و خنک، در آستانه شب فیلم‌های رایج

آن سال‌ها را تماشا می‌کردند؛ از فیلم‌های وسترن و تاریخی

گرفته تا ملودرام‌های عاشقانه و حتی آثاری از چارلی چاپلین.

– در ادامه رابطه عاشقانه شما و سینما چگونه پیش رفت؟

دایی من «حمید فرزاد» که کارمند صدا و سیما در تهران بود، پلاژی در جوار پلاژ نیروی دریایی انزلی داشت

که تابستان‌ها فعال می‌شد و این فرصتی بود تا خانواده من

هم غالب شب‌های تابستان مشتری این سینمای سیار

باشند. سینمایی که سقف و دیوار نداشت و به‌جای صندلی

و شماره ردیف، پهنه‌ای گسترده از ماسه‌های ساحل را بدون

هزینه تقدیم تماشاگران می‌کرد. غالب خاطره‌هایم از تصاویر

سینمایی آن دوران، پراکنده و آمیخته با صدای امواج ساحل

و مرغان است؛ تابستان‌هایی رویایی که پیوندی

ناگسستنی میان من و جهان نور و تصاویر برقرار کردند.

تجربه هنر نقاشی در سال‌های نوجوانی تنها امکان موجود

شهر برای تخلیل‌ورزی و تخلیه انرژی از این تأثیرات بود. پس

از کسب دیپلم به ترغیب یکی از همکلاسی‌هایم به نام «داود

ابراهیمی‌دریابر» تحصیل در رشته سینما را پیگیری شدم و با

ورود به دانشکده هنرهای دراماتیک از نیمه دوم سال ۱۳۵۶

دانشجوی کارگردانی سینما به حساب آمدم.

– آن روزهای ملتهب، پایتخت در چه حال و هوایی به

سر می‌برد؟ ناگهان از آن فضای ایران مرغان دریایی و

صدای امواج ساحل آمدن به شهری که در یک بزنگاه

تاریخی قرار داشت، راستی محل دانشکده کجا بود؟

دانشکده در سهرابه ابسردار خیابان ژاله واقع بود که

یک‌سرش به بهارستان و سر دیگرش به میدان ژاله متصل

می‌شد؛ یکی از معایری که در گذر انقلاب ۵۷ شاهد وقایع

مهم تاریخی بود. از جمله کشتار مردم معترض در میدان ژاله

(شهدا) و سکونت رهبر انقلاب در مدرسه رفاه که در کوچه

مقابل دانشکده هنرهای دراماتیک قرار داشت و تا مدتی

مرکز نقل حوادث آن دوران انقلاب به حساب می‌آمد. واقعه

انقلاب و حوادث سهمین‌اش، به سرعت رویاهای ساده‌لگانه

یک دانشجوی به‌رستانگی کم‌خبر از حقایق جهان را نقش

برآب کرد؛ همچون امواج دریا که نقش‌های کودکانه بر ماسه

ساحل را می‌رباید. در این بلوغ ناگهانی و خشن، سینمای رایج

بازاری مضحک و بی‌مقدار می‌نمود و افسانه‌پردازان و قصه‌های

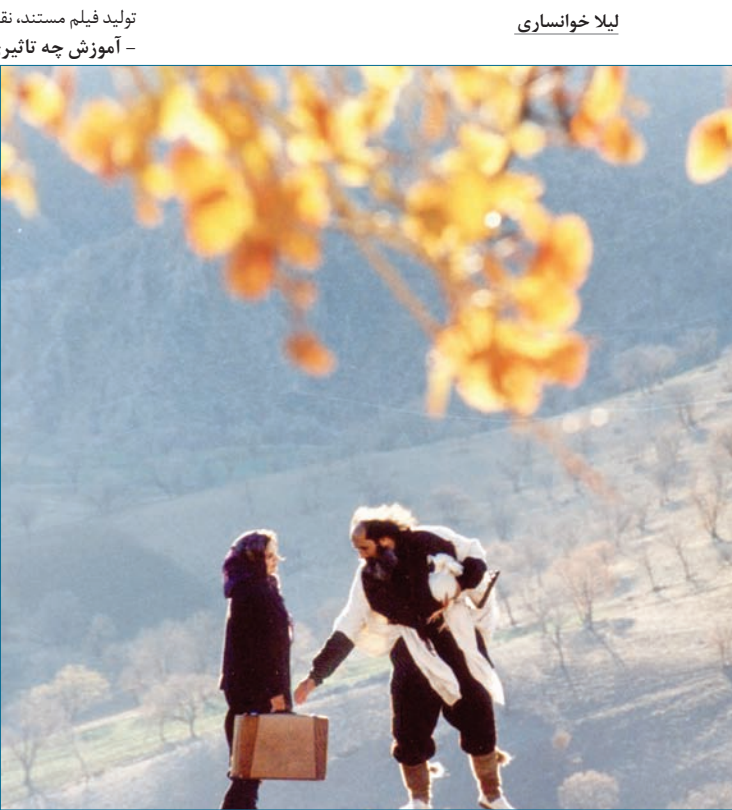
ملودرام اعتباری برای حضور نداشت. سرتاخیز مردم ایران توله

دوباره من بود و عرصه پایتخت و چالش‌های پس از انقلاب،

سینمای ایران

گفت‌وگو با فرهاد مهرانفر

فرصتی برای ساخت آثار متفاوت نیست



–اما در جامعه مدرن امروزی آموزش تعریفش فرق کرده است؟

رشد فردیت انسان در جامعه مدرن و کثرت مدیوم‌های آموزشی که به صورت شبکه‌های در هم تنیده رسانه‌های چندمنظوره بسر کره حاکی ما مسایه افکنده است، نقش روش‌های فرسوده آموزشی رایج در جهان سوم را بیش از پیش کمرنگ می‌کند. در فقتان مادرزودگرهای قصه‌گو، ذهن کودکان و نوجوانان ما با افسانه‌ها و اساطیر مدرنی شکل می‌گیرد که فراتر از سرزمین‌ها و مرزهای ما ساخته و پرداخته می‌شود. و آموزگاران کلاسیک، در نابوری و انفعال ناشی از قوانین خشک و عقب‌مانده در نظام آموزشی، هر روز با مفهوم آموزش بیگانه و با ذهن و جان دانش‌آموزان بیگانه‌تر می‌شوند. لذا نیاز به‌رمز به آسیب‌شناسی وضعیت آموزشی رایج، انتقال تجربیات پویا از نسلی به نسل دیگر بیش از پیش ضروری و حیاتی می‌نماید.

– این اتفاق در ایران چطور می‌افتد مثلاً کارگاه‌های آموزشی چه نقشی را ایفا می‌کنند؟

امروزه مستندسازان جوان کشورمان بسا حضور در جشنواره‌های متعدد سینمایی، و دیدن حجم متنوعی از آثار و تجربیات انجام گرفته، خود را در معرض آموزشی غیررسمی و بی‌واسطه قرار می‌دهند. هر چند در این موقعیت‌ها، هنرجو رها از دانستگی‌های شرطی شده، فرصت مناسب‌تری را برای گسترش خلاقیت‌های ذهنی دارد. اما به منظور انسجام در هویت فردیت و ارتقای بینش لازم چه بسا مناسب‌ترین شیوه انتقال تجربیات، تشکیل کارگاه‌های آموزشی باشد چرا که در این موقعیت‌های متفاوت آموزشی مستندگونه اجتماعی است

و در مضمون نیز سالکی پروتان در جست‌وجوی حقیقت به شمار می‌آید و در این طی طریق او به مرتبتی رسیده که اگر نتواند فیلم بسازد، خود به یک اثر اجتماعی و مستند بدل می‌شود. یادآوری یک ماجرای یادیده گرفته شده، نشانگر عزت نفس، پایمردی و شهامت جعفر پناهی در مسیر راهش هست. چند سال قبل هنگامی که با کوله‌باری از شهرت جهانی از سوی جشنواره‌ای به ایالات متحده آمریکا دعوت شد، وقتی او را موظف کردند تا مراحل غیرمتعارف انگشتنگاری را

جهت اجازه ورود به خاک آن کشور انجام دهد– عملی که به‌سه منظور شناسایی مجرمان صورت می‌گیرد

و حکومت آمریکا این امر را در مورد برخی کشورها از جمله ایران به اجرا

درمی‌آورد– جعفر پناهی به نمایندگی از تمام آزادگان رسیدن به این سرزمین موعود است

و آنهایی که برای ورود به این سرزمین، خفت انگشت‌نگاری توسط پلیس آمریکا را در سکوت پذیرفته‌اند، می‌توانند بر این نکته مهر تأیید بزنند که عمل جعفر پناهی حقیقتاً قهرمانانه بود؛ عملی که نه‌تنها هیچ از قهرمانی یک روزشکار گرانقدر جهانی کم نداشت بلکه با کمی وسعت فکری می‌توانست به

الگوی ملی در مقابله با ظلم‌ستیزی و آزادگی انسان معاصر بدل شود. امیدوارم آوازش پیوسته در تداوم باشد.

– یک سوالی دارم که دلم می‌خواهد از زبان شما جواش را بشنوم. آیا مستندسازی ایران در طی این مسیر

پرفراز و نشیب رو به رشد و تعالی است؟

آمار موجود تردیدی در رشد کمی تولیدات فیلم مستند در ایران بر جای نمی‌گذارد. جشنواره‌های ملی و بین‌المللی در طول سال میزان حجم قابل توجهی از آثار مستند تولیدشده در ایران است که نشان از تحرک و حیات بیش

از پیش به سینمای مستند راستین و حقیقت جو ارج

مستندسازی ایران در این سال‌ها به مجموعه روحیه شادان و مراقب مستندسازان جوان در هر گوشه و کنار شهر و بیابان

این سرزمین هزارتو، نشان از پویایی جریان مستندسازی در

بین نسل جوان دارد؛ و کم نیستند آثار ارزشمندی که هرساله

از طریق مجرای جشنواره‌ها کشف و به تاریخ سینمای مستند

ایران افزوده می‌شوند. سازمان‌ها و موسسات دولتی و خصوصی

تیرای این سال‌ها، در گسترش فرهنگ و فرصت‌سازی برای

چالش خواهیم پرداخت. به امید آینده.

خاطره

گفت‌وگو با مسعود کرامتی

کارگردان پاتال و آرزوهای کوچک سینمای کودک را جدی نمی‌گیرند
مانلی فخریان

«پاتال و آرزوهای کوچک» فیلمی با فضای فانتزی و مفرح، حدود ۲۰ سال پیش اکثر کودکان این سرزمین را درگیر خود کرده بود؛ برای کودکان نسل گذشته

سروش‌ار از خاطراتی است که اکران مجدد این فیلم آنها را به دوباره دیدن آن وسوسه کرده است. ولی فضای کودکانه آن هنوز برای بچه‌های این نسل

می‌تواند خاطره‌ساز و دوست‌داشتنی باشد. به بهانه اکران فیلم پاتال و آرزوهای کوچک بعد از ۲۰ سال با مسعود کرامتی کارگردان آن گفت‌وگویی انجام دادیم.

– آقای کرامتی فیلم پاتال و آرزوهای کوچک بعد از ۲۰ سال دوباره اکران شده، شما به عنوان کارگردان این اثر چه حسی در این مورد دارید؟

این فیلم فضایی کاملاً کودکانه دارد، مضمون آن کودکانه است و به نظر من زمان خاصی ندارد، چه ۲۰ سال پیش چه امروز، آنچه در این فیلم می‌گذرد آرزوهای کوچکی است که همه بچه‌ها در هر نسلی با آن درگیر هستند. اینکه بچه‌ای می‌خواهد هر چه دوست دارد بخورد، یا دوست ندارد بزرگ‌ترها ه‌ای او تصمیم بگیرند در همه بچه‌ها وجود دارد. به نظر من این فیلم در هر زمان می‌تواند با مخاطب خود ارتباط برقرار کند. من خودم به این فیلم حسی کاملاً نوستالژیک دارم و در این و انفسالی سینمای کودک اکران مجدد این فیلم حرکت غلطی نیست چون مضمون آن کینه نخواهد شد. به هر حال این فیلم اولین اثر من بود و با آن وارد سینمای حرفه‌ای شدم. نقدهای خوبی بر این فیلم نوشته شد و در زمان خودش مخاطب خوبی داشت در نتیجه اکران مجدد آن حس خوب و نوستالژیک برای من دارد.

– به نظر شما بچه‌های این نسل می‌توانند با این فیلم ارتباط برقرار کنند؟

درست است که خواسته بچه‌های این نسل خیلی با آن سال‌ها فرق دارد ولی مضمون این کار همچنان کودکانه است و می‌تواند برای بچه‌های هر نسلی جالب باشد. چون آرزوهای کوچک بچه‌ها تقریباً در هر نسلی تکرار می‌شود و با وجود پیشرفت تکنولوژی و دیدن فیلم‌های روز دنیا باز هم این فیلم حال و هوایی دیگر برای بچه‌ها دارد. **– بچه‌های آن نسل که امروز بزرگ شده‌اند چطور؟ باز هم می‌توانند از لحاظ تکنیکی از فیلم لذت ببرند؟** برای بچه‌های آن دوران این فیلم در اکران مجدد حالت نوستالژیک پیدا می‌کند. دقیقاً نمی‌توانم بگویم از لحاظ تکنیکی مرتبط خواهند شد یا نه، ولی قطعاً حس یادآوری گذشته در آنها زنده می‌شود. چون مضمون آن کینه نشده و غلبه بر شرایطی که بزرگ‌ترها ایجاد می‌کنند همیشه دغدغه بچه‌ها بوده متأسفانه سینمای ما از لحاظ تکنیکی پیشرفتی نکرده بنابراین به‌نظرم بزرگ‌ترهای این دوران که بچه‌های آن نسل بودند شاید باز هم از دیدن آن لذت ببرند.



– چطور شد که این فیلم برای اکران مجدد انتخاب شد؟

در حقیقت این نظر صاحب فیلم بود. فیلم کار مشترکی از دو تهیه‌کننده کودک آقای نیکخواه و خانم طابریور بود که حالا هر کدام به نوعی از این فضاها فاصله گرفته‌اند. ولی من خیلی در جریان نیستم که خانم طابریور چطور به نسخه‌ای از فیلم دسترسی پیدا کرد و برای اکران فرستاد، چون من سال‌ها دنبال نسخه‌ای از آن بودم و موفق نشدم پیدا کنم و سال‌هاست این فیلم دیده نشده، این است که در واقع اطلاعی از شرایط اکران ندارم.

– خودتان دوست دارید فیلم را ببینید. احساس‌تان چه خواهد بود؟

امیدوارم که حتماً بتوانم آن را ببینم چون برای خودم هم حس نوستالژیک زیادی دارد و سال‌هاست مایلم آن را دوباره ببینم. خاطرات زیادی در من زنده خواهد شد، مثل دفتر کانون ادبیات که تعطیل شده و ما چه خاطرات خوبی از آنجا داشتیم.

– این فیلم با نسخه قدیمی آن تفاوتی هم دارد؟

نه، بدون هیچ تغییری اکران می‌شود.

– اکران آن از تک‌سانس بیشتر خواهد شد؟
بعید می‌دانم، ظاهراً قرار است در سطح محدود و همان تک‌سانس اکران شود.

– دوست دارید باز هم در این ژانر فیلم بسازید؟

من این فضای کودکانه را دوست دارم. فضای شاد و مفرح است. فیلم‌های دیگری هم در زمینه کودک ساختم ولی نه به این مفرحی. این فیلم به نوعی کودکانه تلخ بود. مثلاً روز کارنامه یا مضمونی کودکانه هرگز مثل پاتال شاد نبود. ساختن این سبک فیلم را دوست دارم ولی به فضای فکری و شرایط روحی خود خیلی بیستگی دارد. این روزها به دشواری بر این گذشتم و خیلی موقعیت‌ها عوض شد. ساختن فیلمی در فضای شاد کودکانه نیاز به روحیه شاد دارد تا بتوان در آن حال و هوا کار کرد. مدتی است من از آن هوای کودکانه خوبی به دستم برسد و خودم هم حال و هوای ساخت آن را داشته باشم این کار را خواهم کرد.

– فیلمسازی برای کودک چه مشکلاتی دارد؟

بزرگ‌ترین مشکل این است که کسی به کار کودک به شکل جدی نگاه نمی‌کند. همه فکر می‌کنند ساختن فیلم برای کودکان بچه‌بازی است. حتی در نگاه ارگان‌های مرتبط هم این موضوع وجود دارد. کسی کار کودک را جدی نمی‌گیرد. از سوی دیگر به طور کلی سینمای ما به واسطه سی‌دی‌های تولیدشده که در سوپرمارکت‌ها فروخته می‌شود کمالاتا شده و از بین رفته و دیگر نباید سینمای ایران را در سال‌ها و روزی پوری جست‌وجو کرد. شاید در طول سال پنج یا شش فیلم بابت بحث اکران شود که این فیلم‌های پرفروش هم خیلی مایه افتخار سینمای ما نیست.